



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۶/۲۳



م. اسحاق نگارگر

## روز مادر

### به مادران ماتمدار افغانستان مبارک!

می گویند امروز بیست و چهارم جوزا در افغانستان روز مادر است. من نمی دانم روز مادر برای صد ها هموطن من که پشت سر هم فرزندان عزیز خود را در جنگی که پایانش معلوم نیست؛ از دست می دهند چه لطف دارد؟ اما به هر صورت بیدل گفته است:

**عیش و غم تو تابع رسم است و نه چیست؟**

**در عید خنده و به محرم گریستن**

راستی هم عیش و غم ما هر دو تابع رسم گردیده است و به فرمان همین رسم است که ما به **همدیگر میگوییم عیدت مبارک** و روز مادر؛ روز پدر؛ روز زن و بالاخره روز آزادی مبارک! ما که با هزار و یک زنجیر مرئی و نامرئی در زندان هزار و یک گونه درد و غم اسیر افتاده ایم و در چهار گوشه دنیا دست تسلی سراغ نداریم که به ما و دردهای بی پایان ما بپردازد یکی نیست بیاید و دست بالا کند که بس است

دین؛ آیین؛ نظام های سیاسی؛ پیشرفت های علمی؛ صنعتی و فرهنگی و ثروت اندوزی برای این است که باری از دوش مردم بر دارد و زحمت شان را کم کند اما این ملت بیچاره را محکوم روز بدتری کرده اند.

من به یاد دارم که روزگاری بر کوه های آسه مایی و شیردروازه بدون ضرورت چراغ های برق روشن کرده بودند که وقتی از شمال؛ جنوب؛ شرق و غرب به شهر کابل نزدیک می شدی آن چراغ ها برایت مژه رسیدن به شهر نو و آبادی را میدادند ولی اینک بر خانه های مردم شبهای تاریک و بی چراغ مسلط شده است. برق از دیگران؛ نان از دیگران؛ لباس از دیگران در بازارهای ما نه از جراب اسپ نشان نشانی می یابی و نه از کتان گذرگاه و سمنت جلیسراج و پُل خمی. یکی نیست بپرسد که این ملت را به کدام گناه نابخشودنی این همه شکنجه می کنید که به نام دین و خدا؛ به نام سیاست و سیاست بازی؛ قوم و زبان؛ به نام خراسان و افغانستان به نام اسلام و کُفر و به صد شیوه دیگر می کُشید و شکنجه می کنید. شما که با این همه قساوت آنرا عملاً به دوزخ بدل کرده اید چه فرق می کند که نامش چه باشد؟

از مقصود دور نیفتیم که من بیست و هشت سال پیش از این هنگامی که یک گروه تلاش داشت مادر وطن را به بهشت سوسیالیزم و دیگری می خواست به بهشت اسلام بدل کند در اختلاف هر دو مادر وطن را گم کرده بودم و از دیگران سراغش را می گرفتم و می گفتم شما که دروازه های خانه امن مرا بر روی صد گونه دشمن گشوده اید برای من بگویید که:

## آن افغانستان کجاست؟؟؟

که گرد آلود فقر بود ولی غرور داشت و شرمش می آمد که به آب چشمه خورشید دامن تر کند؟ زناش در فقیر خانه های خود سربلند می زیستند و تند باد های آوارگی و مهاجرت روی و موی شان را به بازی نگرفته بود.

## آری همان افغانستان کجاست؟؟؟

من آن شعر را به مادران فرزندان مُرده افغانستان به عنوان هدیه روز مادر تقدیم می کنم که من هم فرزند مادری استم که وقتی سربازان بیگانه را در کوچه های کابل می دید می گفت: «سایه اینان مانند کوهی بر قلبم سنگینی می کند و این است آن شعر:

## گرد غربت

کیست تا گوید به من کارام جان من کجاست؟  
جلوه سرو سهی کی می بَرَد از خود مرا  
کشور زیبایی من افغان ستان من کجاست؟  
تن ز غم ها خسته ام در چار سوق زندگی  
خفته در تالاب ها خون ارغوان من کجاست؟  
های و هوی صوفیان دیگر نمی آید به گوش  
عشق پُر غوغا و شور بیکران من کجاست؟  
گوش من با نعره های «خیر خیرت» کرده خو  
خانقا هایم چه شد؟ پیر مغان من کجاست؟  
در دل شب ها صدای پاسبان من کجاست؟  
سینه مالامال غم شد جز خموشی چاره نیست  
بزم غیر است اینکه می بینم جهان من کجاست؟  
روزگاری آشنایی داشتم زیبا چو گل  
ای چمن آواره بلبل آشیان من کجاست؟  
«دهمزنغم» را به رخساره نشسته داغ زنگ  
«عاشقانم» سوخت آخر «عارفان» من کجاست؟  
در دل «خواجه صفا» افسرد شور زندگی  
«ضرب میل» و پهلوانان ژیان من کجاست؟  
آتش آرا گشت «شهر آرا» و ویران «شهرنو»  
مست بیمی «چمچه مست» شخمان من کجاست؟  
جوی شیر» من شد از بیداد دشمن جوی خون  
«اندرابی» «باغ قاضی» «آوچکان من کجاست؟  
آسمان این جا ندارد گرمی خورشید آن  
آخر ای یاران خدا را آسمان من کجاست؟  
کس نمی گوید سخن جز از زبان دیو جنگ  
بینوا افتاده ام «دارالامان» من کجاست؟  
نسترن زارش که واجب کرد بر صائب نماز  
سخت پامال خزان شد باغبان من کجاست؟  
نغمه غم می زند در بزم «پغمان» عندلیب  
زار می نالد که سرو بوستان من کجاست؟  
«شوربازارم» ندارد شور دیرین ای دریغ!  
آن که با این سرمه زد راه فغان من کجاست؟  
دیگراز «خواجه مسافر» کس نمی گیرد خبر  
خفته در تاریکی شب دودمان من کجاست؟  
«قرغه» در گرداب غم شد غرقه و «پیر بلند»  
تلخ می گرید که ای وای هم رهان من کجاست؟  
حال «بادام باغ» را از سینه های داغ پرس  
چشم بادامی نگار دلستان من کجاست؟  
«شیردروازه» به گوش «آسه مایی» هر نفس  
باز می گوید که زال قهرمان من کجاست؟

از تو می پُرسم خدا را ای صبا در «جنگلک»  
دیگران سوی هدف با کاروان زندگی  
میخ بر تابوت استبداد تا کوبد به شوق  
این همه حزب بهم دشمن عجب گرم مصاف  
نیم نانی داشتیم در خون من تر کرد و بُرد  
گرد غُریت بر سرم بنشسته در کنج قفس  
خاک پاک مادر جنت مکان من کجاست؟  
راه می پویند آخر کاروان من کجاست؟  
بازوی همت چه شد سعی جوان من کجاست؟  
در دل بیدرد اینان آرمان من کجاست؟  
کس نمیرسد که دزد آب و نان من کجاست؟  
از چه گویم؟ با که گویم؟ همزبان من کجاست؟

سخت خونین است و بس طاقت گداز افسانه ام

نقطه پایان بر این غمداستان من کجاست؟

منتشره در فیس بوک ۲۰۱۷/۰۶/۱۴

برمنگهم ۹ سپتمبر ۱۹۸۹ نگارگر

